

آقای علوی کیا : بلی ، بلی

سؤال : ولی هیچ موافقتنا مه نبود ....

آقای علوی کیا : نه نه ترتیب رسمی اینها همه بعداز ۲۸ مرداد شد ، وهمانست که بشما گفتم که اولین بار هم همان کلنل رید بود که بعداز ۲۸ مرداد بود.

سؤال : پس در حزب توده هم نفوذ خاصی فرمودیدکه نبود

آقای علوی کیا : با آن معنی نه

سؤال : حالا من یک سوال درمورد نحوه کار قبل از ۲۸ مرداد دارم و به آن دوره توجه میکنم شما گفتید که رکن ۲ مستقیما" با اعلیحضرت همیشه ارتباط داشت ، سوال من اینست که دولت یا نخست وزیر وقت هرکس که بود ، اینها اصلا" نسبت باین اطلاعات رفتارشان چطور بود آیا با آنها اطلاعات میرسید یا نمیرسید و این زمینه بود که فقط در دست اعلیحضرت بود و دولت از این کنار بود ، اگر نسبت باین موضوع هم از لحاظ ارتباط دستگاهها با اعلیحضرت یا دولت اطلاع داردید بفرمائید .

آقای علوی کیا : این مستقیما" با اعلیحضرت بود و اگر هم یک مطالبی لازم بود که بدولت گفته بشود رئیس رکن موظف بود و اعلیحضرت هم میگفت که اینرا بدھید به نخست وزیر و اطلاع بدھید و میرفتند و اطلاع میدادند ولی اینها چیزی نبودو ما با نخست وزیر هیچ ارتباطی نداشتیم ، حتی مقداری از اطلاعاتی که جنبه های سری داشت رئیس ستاد هم اطلاع پیدا نمیکرد ، اینها را رئیس رکن میدانست و اعلیحضرت در کارهای روتین یک گزارشگری تهیه میشد ، چون هر هفته دو بار گزارش برای شرفیابی تهیه میشد ، آن اطلاعات که به صورت گزارش در میآمد در آنجا اعلیحضرت مثلما" میگفت که بپرید به نخست وزیر هم بگوئید . اما از این که بگذرد هیچ ، یا همان گزارش به رئیس ستاد داده میشد ولی خیلی مطالب بود که با و داده نمیشد اینها میماند که فقط خود اعلیحضرت میدانست و رئیس رکن .

سؤال : سؤال دیگر من اینست که بطورکلی رکن ۲ و روشهایی که بکار برده میشد برای گرفتن اطلاعات و ضد اطلاعات و سیستم ریزی ، اینها را ازکجا شما میاد گرفته بودید مثلاً" خود شما چطور وارد این داستان شدید و چطور یادگرفتید و تا آنوقت این امکان برای شما بود که به بینید در دنیا و یا در جاهای دیگر چه روشهایی را بکار میبرند و چه سیستم هایی دارند . میخواهم بدانم آن فعالیت در آنروز بود و حتی تا قبل از تاسیس سازمان امنیت تا چه حد فعالیت نصیح پیدا کرده بود .

آقای علوی کیا : خوب مال من که باین ترتیب بود که وقتیکه رئیس رکن دوم شدم بازهم آن خودش یک ماجراهی است . مزین فرمانده لشگر ما بود برای دفعه دوم ، دفعه دوم که آمد من در اداره توپخانه لشگر بودم و رئیس ستاد ماهم کیانی بود که بعداً " شد معاون ستاد ارتش در زمان ریاحی . او یکروز مرا خواست و گفت او شمارا انتخاب کرده برای ریاست رکن دوم ، من گفتم که من بھیچوچه مایل نیستم به رکن دوم ، چن رکن دوم یک ذره اسم خوبی نداشت ، گفت این حرف را نزن که تسليم دادگاه میکنند ، گفتم هر کاری که میخواهند بکنند ، من رکن دوم حاضر نیستم ، او گفت که بعقیده من اینرا بھیچوچه باو نگو ، گفت اگر خواست من عیناً " همین را خواهم گفت خلاصه مزین مرا خواست و گفت من شما را انتخاب کرده ام برای ریاست رکن دوم و من گفتم که تیمسار مرا معاف بدارید ، من کار رکن دومی نه بلدم و نه دوست دارم اصلاً . گفت اشتباه میکنید و درست برعکس من شمارا انتخاب کرده ام برای رکن دوم برای اینکه شما را جای یکنفر میگذارم که اوقبل " اینجا جز پرونده سازی کساری نداشته و یک سرهنگ غفوری بودکه بعدها هم شد سرتیپ و سرلشگر و آنوقت رئیس رکن دوم بوده و گفت بلی من شمارا انتخاب کرده ام و به نشینید و شروع کرد به صحبت کردن که من میخواهم که به گروهبانها کمک بشود و من میخواهم که اینها راه غلط نرونده و من میخواهم که کسی باشد که بتواند به درد اینها برسد ، بیشتر از این جنبه ، خلاصه هرچه ما اصرار کردیم قبول نکرد و من شدم رئیس رکن ۲ ، در آن موقع یک مستشارانی از امریکا بود برای کارهای اطلاعاتی یعنی یک رشته اش کارهای اطلاعاتی بود ، برای رشته های دیگر بازهم مستشار

بود ، یک سرهنگی بود در رکن ۲ که اینها بما آموزش میدادند که خود من هم  
کلاسهای آموزشی را دیدم . البته بعنوان رئیس رکن دوم لشگر ، آن یک چیز  
محدوی بود و یک چیز کوچکی بود ، خوب در آن موقع با آن اطلاعاتی که از آنها  
گرفته بودیم سیستم کار را هم آنها یاد داده بودند که به چه ترتیب باشد  
حتی با این اندازه که وظایف یک پرسنل رکن دوم لشگر اینها نوشته شده بود  
که مازیر شیشه گذاشته بودیم و یک یک نگاه میکردیم ، از لحاظ حفاظت مثلاً  
چطور بکنیم . مثلاً "پشت درها نوشته شده بود در را فراموش نکنید ببنديدويا وقتی  
که میرفتیم بیرون پشت در یک چیزی بود که از قفل کردن در غفلت نکنید . اینها  
بعنوان نمونه بود" برای اینکه آموزش داشته باشیم . این بود که یک رشته  
آموزشها فی در آن موقع ، بوسیله آن مستشارها دیده بودیم و کلاسها فی داشتیم  
و از مدارک امریکائی ترجمه کرده بودند و در این کلاسها شرکت میکردیم و از همه  
نیروها آمده بودند مثلاً نیروی هوایی ، نیروی دریائی ، نیروهای زمینی ،  
روسae رکن ha همه میآمدند در این شرکت میکردند که بعدها همین کلاسها خود ما  
مربی آن شده بودیم و خود ما که یادگرفته بودیم خودما بعنوان مربی میرفتیم .  
مثلاً من هنوز رئیس رکن دوم بودم اما میرفتیم آنوقت بعداز یک مدتی آن  
مستشار تمام را میآورد و میبرد در رکن دوم که به بینید سیستم چطور است  
و سر همین بود که گفتم مال من بهترین رکن دوم لشگر بود سراین بود که اینها  
آمدند و دیدند ، اینست که یک پایه آموزش آنوقت ما گرفتیم که بعداً رکن  
دوم اصلاً یک قسمت آموزش داشت ، یک شعبه آموزش داشت که آن شعبه کلاسها فی  
دادشت ، مثلاً کلاسها فی ضد جاسوسی داشت ، کلاسها فی ضد اطلاعات داشت ، کلاسها فی  
اطلاعات خارجی داشت که وابسته های نظمی که میروند چگونه باید عمل کنند و  
چه اطلاعاتی لازم هست که بگیرند یا آنها فی که بررسی کننده بودند چطور بررسی  
بگنند و نحوه بررسی چه باید باشد ، چون اصلاً فرم بررسی مشخص بود که این به  
چه شکل باید عمل بشود و تبادل اطلاعات باید چطور باشد و تطابق اطلاعات چطور  
باشد و تقاطع اطلاعات چطور باشد که همه اینها در کلاسها فی که تشکیل  
داده بودند اینها را قبلاً ما دیده بودیم . این مبنای آموزش ما بود برای  
کارهای اطلاعاتی که البته بعدها ما در سواک دیگر یک اداره داشتیم برای  
آموزش و میفرستادند برای بازدیدها ، بر همین مبنی بود که برای اولین بار

من برای بازدید به انگلستان رفتم که آنجا هم ۴۵ روز من قسمت‌های مختلف را رفتم و بازدید کردم و علاوه بر بازدید کردن کاملاً "آموژش میدادند که چطور باید عمل بکنید و چطور باید اقدام بکنید . مثلاً" من خودم بعدها که ساواک تشکیل شده بود آنجا یک قسمتی که خیلی دقیق مطالعه کردم از نقطه نظر استفاده بود که چطور استخدام بکنند و عوامل اطلاعاتی را چطور بایند استخدام بکنند ، پرسنل را چطور باید انتخاب کنند و باین ترتیب مبنی آن بود که بعد بمرور تکمیل میشد با رفتن بخارج که بعدها دوره‌های خیلی طولانی ، دوره‌های ششماهه ، دوره‌های سه ماهه و دوره‌های دراز مدت درخارج اینها برای ما مورین اطلاعاتی بود که حتی بعداً" که میرسیم به اسرائیل در اسرائیل هم خیلی آموژش دیدند .

سؤال : این ۴۵ روزی که فرمودید در انگلستان بودید از چه دستگاهی بازدید کردید .

آقای علوی کیا : اینکه واصلی است ، اینتلجنست سرویس یعنی ؟ البته آنجا مثلاً" خیلی چیزهای عملیاتی بمن نشان دادند ، یعنی رفتیم خارج لندن و یکشب یک عملیات ضد جاسوسی کردند که یک جاسوسی را میخواستند بگیرند که بالاتومبیل چطور تعقیب کردیم و بعد آنجا که رسیدیم دستگاه فرستنده داشت و چطور دستگاه فرستنده را گرفتند ، یک چیزهای آموژشی عملی و یک چیزهای آموژشی تئوری ، اینها دیگر بعدها مدارک خیلی زیاد داشتیم ، خیلی مدارک .

سؤال : مطلب دیگری که جالب است به بینیم اینست که اگر در قبل از ۲۸ مردادو تکرار میکنم که بیشتر آن موقع مورد نظر من است ، بیشتر با صلاح تم رکز اطلاع گیری رکن ۲ روی حزب توده بوده ولی در آن موقع احزاب دیگری هم بودند و مخصوصاً" نهضت مصدق داشت نفع میگرفت و یک مقداری کار به فعالیتهاي سیاسی بعضی وقتها و احياناً ضد شاه تبدیل میشد میخواهم به بینیم در آن زمینه رکن ۲ چکار میکرد یعنی نسبت بطرفداران مصدق وجبهه ملی و نهضت‌هایی که اطراف آنها بود آیا رکن ۲ هم کاری میکرد .

آقای علوی کیا : بله آنهم یعنی فرق نمیکرد ، درمورد آنها هم کسب اطلاع بیشتر نمیشد منتهی هدف اصلی کمونیسم بود ولی اطلاع از دستگاه و گروههای مخالف هم آنجا جمع آوری نمیشد و حتی مثل سومکا فرض کنید ، یا از پان ایرانیست‌ها ، از همه ، برای همه اینها پرونده بود ، برای گروههای مختلف پرونده بود .

سؤال : خود مصدق چطور آیا مثلاً "تماسهای مصدق و روابط مصدق اینها چگونه رسیدگی میشد .

آقای علوی کیا : خیلی آسان بود و اطلاع علنی بود و چیزی نبود که مشکل باشد ، البته دربدو کار وقتی مصدق آمد ، پاکروان و منهم که با او همیشه هم‌عقیده بودم و با هم همیشه همکار بودیم و همفکر بودیم ، طرفدار مصدق بودیم بطوریکه بعضی وقتها اعلیحضرت اعتراف کرده بود به پاکروان که آقا شما مثل اینکسنه خود شما هم مصدقی هستید ولی این یک کسی است که واقعاً میتواند برای مملکت صد درصد مفید باشد ، اعلیحضرت‌هم میتواند مفید باشد و این تا زمانی بودکه

(پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲

سؤال : خوب بفرمایید درمورد سوالی که درمورد دکتر مصدق شده بود و نحسوه برخورد با او از لحاظ مسائل اطلاعاتی صحبت میکردید .

آقای علوی کیا : همانطور که گفتم در اواخر یک مقدار نفوذ غیرمستقیم حزب توده باعث شد که پاکروان و بنده یک ذره فکرمان را تغییر دادیم حالا نمی‌گوییم که حزب توده مثلاً اعضای کمینه مرکزیش میرفت با مصدق تماس میگرفت ، نه ولی غیر مستقیم همه تماسها غیر مستقیم بود یا بوسیله بعضی از افسران سازمان نظامی که بعدها معلوم شد و یا بوسیله بعضی از سازمانهای وابسته به حزب توده مثل هواداران صلح که محمود هرمز وکیل دادگستری در راس آن بودیم

آقای حمید موسویان یاalan یاد نمی‌آید ۹ نفر بودند که بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد آن اعلامیه جمهوری دموکراتیک را منتشر کردند این ۹ نفر بودند که بعداً "هم محکوم شدند ، همه آنها محکوم شدند بعداً" هم اعلیحضرت همه آنها را بخشید اینها عواملی بودند که چون با بعضی از نزدیکان دکتر مصدق هم ارتباط و نزدیکی داشتند از آن طریق یکنوع ارتباطی در حقیقت بین حزب توده و عوامل همراه مصدق وجود داشت خوب اینها یواش یواش باعث شد که هر دو طرف تحریک میشدند یعنی از یک طرف عواملی که درست در نقطه مقابل اینها بودند و شدیداً با مصدق مخالف بودند آنها پهلوی اعلیحضرت مصدق را خراب میکردند و از همین عوامل هم استفاده میکردند از همین عوامل مثل محمود هرمز واينها که غیر مستقیم تماس داشتند اينست که آن روحیه ای که ما داشتیم درنتیجه این چيزها عوض شد یواش یواش بخصوص حالا چيزهای ديگر هم بود و آنوقت افسران ناسيونالیست درست شده بودند آنها يك تحریکاتی در داخل ارتش میکردند افسران ناسيونالیست را میگفتند که طرفداران مصدق هستند مثل افسار طوس و مثل سرهنگ گوهري که بعدها سرلشگر هم شد و يك عده ای از اين افسران بودند که در کادر افسران ناسيونالیست بودند اينها هم عواملی بودند که باعث میشد که انسان يك قدری تردید بکند برای آينده ايران که اگر چنانچه بخواهند اينها موفق بشوند ممکنست وضع بصورت های خيلي بدتری بکشد به اينجهات آن روحیه اولی تغيير کرد و ديگر پاکروان هم ديگر موافق نبود همین هم بود که امثال مثلاً دکتر بقائي هم همینطور یا آن على زهری که اينها همه طرفداران مصدق بودند . يك روحیه ای به اين شکل پيدا کردند آنوقت پاکروان هم با اينها ارتباط داشت و از داخل دستگاه دکتر مصدق کاملاً اطلاع پيدا ميکرد از تصميماً تی که ميگرفتند تا آنجايیکه دکتر بقائي و عوامل دکتر بقائي میتوانستند اطلاع كسب بکشند ، از داخل اينها را با پاکروان در ميان ميگذاشتند اين بود که ديگر آن پشتيبانی را ما هيچ وقت جرات هم نكرديم که ادامه بدهيم و همینجا تمام شد و دیگر وقایع بعدی پيش آمد ديگر منهم که نبودم من رفتم به آذربایجان ديگر نبودم و ديگر نميدانم چه گذشته است و چه شده .

سؤال : راجع به اين گروههای ناسيونالیست صحبت کردید سوال من اين هست که

در آن موقع جز جبهه ملی و دکتر مصدق از یکطرف و حزب توده و چپگرایان از آنطرف چه دسته جاتی این وسط بودند که احیاناً "روی سیاست روز تائییر میگذاشتند اگر در آن زمینه هم اطلاعاتی دارید بگوئید برای اینکه برای ثبت در تاریخ خوب است

آقای علوی کیا : آن گروههای دیگری که بودند روی سیاست اشی نمیگذاشتند در آن موقع چیز فوق العاده ای نبودند سومکا مثلًا " چه چیز بود یک عدد ای بودند صد تقریباً ۵۰ نفری یا پان ایرانیست‌ها مثلًا " فقط چون یک ایده‌ولوژی داشتندو الا چیز مهمی آنها نبودند .. آنها عوامل موثر نمیتوانستند باشند بعلاوه اینها مخالف با رژیم نبودند .. اینها راه دیگری را نمیرفتند در حقیقت همان راه بود اینست که ما فقط از نقطه نظر اینکه یک گروهی هستند از آنها اطلاعات داشتیم و از نقطه نظر اینکه گروههای مخالف در داخل اینها نفوذ نکنند از آنها اطلاع میگرفتیم و بعد هم به خودشان هم اطلاع میدادیم اگر چیزی لازم بود میگفتیم آنها آنقدر موثر نبودند . گروههای دیگر خیلی بودند حالا کوچولو ، کوچولو خیلی بودند ولی یادم نیست دیگر کدامها هستند .

سؤال : این افسران ناسیونالیست که صحبت میکردید از جمله افشار طوس و اینها داستان اینها چه بود .

آقای علوی کیا : افشار طوس را در همان موقعی که دکتر مصدق در دفعه اول آمد سرکار یک عدد افسرها هم بعنوان افسران از گروه افسران ناسیونالیست بوجود آمد بود یک عدد افسرانی بودند که طرفداران مصدق بودند که در راس شان افشار طوس بود پسما " یک کسان دیگری که الان اسمها یشان کاملاً یادم نیست مثلًا " ممتاز بود همان کسی که از خانه دکتر مصدق دفاع کرد، شاهرخ بود که بعداً " او هم همان کسی بود که با تانکهایش در شمیران کاخ سعدآباد را محاصره کرده بود، و آن گوهری بود یک عدد ای بودند اینها طرفداران مصدق بودند بعنوان طرفداران مصدق و مثلًا " این کسی که شد رئیس شهربانی خمینی؛ مجلی بود دیگر آقای تیمسار علی اصغر مسعودی بود که شد رئیس بانک سپه در زمان خمینی سرتیپ

مسعودی بود اینها بودند اینها یک عدد ای بودند که آن یکی دیگر بود سرهنگ دکتر اسمش یادم رفته یک عدد ای از افسران بودند که اینها افسران ناسیونالیست به آنها میگفتند . موضوع افشار طوس هم یک چیز جالبی که هست موضوع افشار طوس است . در آن موقعی که گرفتن افشار طوس بوسیله مزین و منزه و خطیبی واينها انجام شد من آنوقت تبریز بودم قبل از آن آمده بودم تهران مرخصی گرفته بودم از تبریز آمده بودم تهران ، ما روی آن سابقه ای که با خطیبی داشتم که گفتم که اطلاعات میداد و مبالغه اطلاعات میکردیم من همیشه بسا او ارتباط داشتم از آنجا هم که آمدم خوب رفتم دیدن او و من گفت کی میروی ؟ گفتم مثلای پس فردا میروم گفت نرو یک هفته ای عقب بیندار . اوضاع ممکنست بکلی تغییر کند یک چیزهای تازه ای خواهد بود گفتم مرخصی من تمام شده و ناچار باید بروم گفت حالا که مجبوری خیلی خوب ولی منتظر باش که یک وقایعی اتفاق میافتد . آن موقع که ما ارتباط داشتم یکنفر هم من تعیین کرده بودم که وقتها که خودم ملاقات نمیرفتم ملاقات خطیبی ، و میرفت سرکوچه ای که خانه خطیبی در آن بود در خیابان سرچهار راه سیدعلی آنجاها ، آنجاها میایستاد یکی میآمد کاغذها را میداد به او و او میآمد بمن میداد . وقتی که اینها افشار طوس را گرفتند و بعد هم برند اورا به تلو و آنجا دیگر قصه اش چیز علنى است لازم به گفتن نیست سرهنگ نادری که در زمان مصدق شده بود رئیس اداره آگاهی و معاون بن بود آن موقعی که من در رکن دوم دائره تجسس را داشتم و بعد هم دیگر مانده بود در آنجا بعد اورا برند اینهم جزء آن افسران ناسیونالیست بود اینرا برند گذاشتند رئیس اداره اطلاعات شهریانی او میدانست که یک کسی در آن حدودهست که بما اطلاعاتی میدهد ، با آن کسی که آنوقتها میرفت آنجا چیز میگرفت چون یک ربطی پیدا کرده بودند به آن حدود که این شب آمده را ننده اش آمده بود اتومبیل را آنجا گذاشته چندین بار البته افشار طوس آمده بود رفته بود خانه خطیبی دیده بودند که آنجا میروند توی آن کوچه میروند آنوقت از آن ما مور هم که میرفت این کاغذها را میگرفت ، میپرسند که کجا میرفتی این کاغذها را میگرفتی او هم گفته بود اینجا سراین کوچه ، به این ترتیب رفته بطرف خطیبی و پیدا کردند که خانه ، خانه خطیبی بود و خطیبی را گرفتند حالا خطیبی هم واقعاً " آدم مخصوصی بود . خطیبی پیش از آن خودش عضو حزب

توده بوده و با یک عده از سران حزب ارتباط داشت مثل با همان کسی که گفتم یک دفعه ، علوی و آتشنیا و برادرانش ، با یک عده ای از سران حزب ارتباط داشت بعدا "هم کناره گیری کرده بود از حزب یک نویسنده خیلی زبر دستی بسود توی روزنا مه "شاهد" چیز مینوشت مقالات خیلی خوب مینوشت یک سبک خاصی داشت خیلی هم قشنگ چیز مینوشت آنجا بود واقعا "هم یک آدمی بود که به شاه علاقه داشت صد درصد علاقمند بود چون یک چیزی خودنای برای من نقل کرد ، نادری گفت که اصلا" من واقعا " ازاین خطیبی متعجب هستم که این چه آدم باقدرتی است گفت که من توی شهربانی می ایستادم آنجا استوارها شلاق به او میزند این شلاق نه تنها تمام پشتش را بکلی خوینی کرده بودند وقتی که اورا میبرندند من توی آن اطاق نگاه کردم دیدم این شلاق که بر میگردد میخورد به دیوار پوست بدن او چسبیده به دیوار و او حاضر نشد یک کلمه حرف بزنند هیچ جا حاضر نشد راجع به اینکه از او میپرسیدند وهمه سوالشان این بوده است که این دستور را شاه بشما داده است یا اینکه خودتان مستقلا" کردید او هیچ وقت حاضر نشد یک کلمه راجع به شاه بگویید و تا آخر ایستادگی کرد تا بعد هم بالاخره ۲۸ مرداد شد او هم آزاد شد او هم زندانی بود اینرا هم از خطیبی میگفت آدم فوق العاده ای بود البته نمیگوییم که آدم عالی بود ولی یک خصوصیاتی داشت که آدم کمتر در کسان دیگر دیده است .

سؤال : افشار طوس در واقع و آن افسران ملی که میفرمایید اینها یک گروهی بودند که احیانا" با شاه زیاد موافق نبودند اگر نبودند آیا واقعا" چون طرفدار مصدق بودند و فکر میکردند که وجود مصدق تضادی با شاه دارد این موقعیت را بخودشان داده بودند یا اینکه نه آنها اصلا" یک هواهای دیگری در سر داشتند .

آقای علوی کیا : نه آنها هم همانطور فکر میکردند برای اینکه وقتی طرفدار مصدق بودند یعنی طرفدار تر مصدق بودند یعنی طرفدار اینکه شاه باید سلطنت بکند و حکومت نکند آنها هم همین حرف را میزند . افسران خوبی بودند . افسران بدی نبودند . آدمهای بسیار خوبی بودند

سؤال : حالا که راجع به افشار طوس صحبت کردید بدنبیست که خیلی خلاصه داستانش را هم بگوئید که اقلاً روش باشد که چه اتفاق افتاد .

آقای علوی کیا : خوب آخر آن چیزی که من میدانم میگوییم برای اینکه جزئیاتش را نمیدانم چون من نبودم من تبریز بودم . ظاهراً اینها مدتی بود که با افشار طوس که رئیس شهربانی مصدق بود در آن موقع مذاکره داشتند برای اینکه مصدق برکنار بشود و اینها یک کودتا مانندی بگذشتند به این شکل

سؤال : چه کسانی خود افشار طوس ؟

آقای علوی کیا : یعنی خود افشار طوس بله افشار طوس جلسایت مکرر رفته بودخانه خطیبی، همیشه هم می‌آمده است با راننده اش ، راننده اش اورا سر چهار راه سید علی پیاده میکرده او میرفته آنجا بعد می‌آمده دوباره سوار میشده میرفته آن شب هم راننده هرچه منتظر میشود تا ساعت مثلثاً چهار بعد از نصف شب می بیستند خبری نشد آنوقت میرود میگوید و به این دلیل هم بود که آن راه را آنها گرفتند که این اینجاها می‌آمده است یک جایی توی این خانه ها می‌آمده است . آن شب هم مثل اینکه اینها با آن عملیاتی که درنظر داشتند ، طریقی که داشتند افشار طوس موافق نمیکنند برای اینکه نرود و آنها را لو بدهد ، اینها آن شب آنجا هما نظور که نشسته بوده و صحبت میکرده منزله یک مرتبه با یک پنجه کلروفورم می‌آید جلوی دهانش را میگیرد و بیهوش میکنند . آنها هم دست اورا میگیرند ، مزین و یک آقای امیرعلائی هم بود که تلومال او بود ، امیرعلائی و اینها دستش را میگیرند و اورا میگذارند توی اتومبیل و اورا میبرند به یک غاری در تلو که آنجا این امیرعلائی آنجا راضی داشت آنجا دست و پایش را هم می بندند به او غذا میدادند و اورا نگه داشته بودند بعد که به مرور میفهمند که اینها دارند میرسندنادری نزدیک است که باید اورا پیدا بکند آنوقت یک کسی بود که با اینها همکاری میکرد یک افسر زاندارمی بود بنام بلوج قرائی نمیدانم حالا هم هست یا نیست یک بلوجی در اتریش هست نمیدانم او باشد یانه . این شخص بود که میرود و اورا میکشد ، بلوج قرائی میرود اورا میکشد پرونده اش دیگر علنی بود اغلب میدانستند من بیش از این نمیدانم ، آنچه من میدانم همین است که بعد هم البته

نادری جارا پیدا میکند و میروند و اورا میآورند و آنها را میگیرند ، مزین را میگیرند ، منزه را میگیرند ، امیرعلائی را میگیرند آنها اعتراض نمیکنند.

سؤال : حالا برمیگردیم باز به رکن دو ، در مدتی که شما در رکن ۲ بودید اگر خاطره ای نسبت به فعالیت ضد جاسوسی در ارتباط با شوروی دارید یا با کشورهای دیگر اگر خاطرات جالبی هست ممکن است بفرمائید .

آقای علوی کیا : خوب یکی از آنها کوزنیف بود که گفت ، یکی هم یک چیزی پیش آمد که آنهم خیلی جالب بود البته حالا خیلی هست موارد خیلی زیاد هست اگر آنها همه را بخواهیم بگوئیم همه اش میروند روی قصه گوئی ولی این را که میگوییم چون نسبته " جالب است میگوییم و آن اینست که یک عاملی را روسها فرستاده بودند بدینه ایران این شخص ارمنی بودا صلا" باید میرفت به لبنان و یک شخصی بوده با اسم ژنرال کانايان که حزء تاشباک بود، تاشباکها هم میدانید که یک حزب ارامنه است که قبل از انقلاب در روسیه بودند همینها هستند که با ارتض سرخ چنگیدند و با لاخره ارتض سرخ آنها را شکست داد و آمدند به ترکیه و به ایران و رفتند به لبنان و سوریه ، این ژنرال کانايان رئیس تاشباکها بوده در لبنان این عامل را فرستاده بودند که برود ژنرال کانايان را بکشد این را بصورت این درست کرده بودند که این شخص برادر زاده کانايان است و تمام قصه های خانوادگی اینها را جزئیاتش را میدانست و شکل او هم طوری بود که به خانواده اینها میخورد دیگر کوچکترین سری نبود از خانواده شان که اینها اطلاع نداشتند این شخص وقتی وارد ایران شد دستگیر شد بعداز دستگیری بازجویی و بازجویی و اینها بالاخره ضمن این بازجویی ها یک چیزی بازهم بعنوان اینکه عاملی که شوروی با آنها در تماس هست در داخله ایران یک سری افراد را گفته بود در مرز خراسان که قرار شد برونده اینها را بگیرند و بیاورند خود من مامور شدم که بروم اینها را بگیرم البته کسانی هم همراه ما بودند همان نیکوبنیا درستی پ نیکوبنیاد که آنوقت سرهنگ بود ، آرشام که رئیس رکن دوم در خراسان بود دو سه تا استوار رفتیم . اینها محلشان در یکجایی بود به اسم سنگ دیوار که نزدیک حاتم قلعه بود ، حاتم قلعه یک ده بزرگیست که از آن که بگذریم بعد

دهات کوچکی هستند که از طرف لطف آباد آدم میرفت از لطف آباد بعدمی‌رفت تا حاتم قلعه میشد با اتو می‌بیل بروی که از این نوع کارها ما داشتم ما رفتیم بعده از آن می‌باشد با اسب برویم که ما اسب سوار شویم آنها هم خبر داده بودند به آن دهی که ما میرفتیم که یک هیئتی از تهران می‌آیند اینجا میخواهند یک بازدید بکنند . ما که رفتیم حتی یکی دو سه کیلومتر بشه ده مانده دیدیم یک عده سوار آمده اند به استقبال آمدند گوسفند بکشند گفتیم گوسفند را نکشید بالآخره ما رفتیم مارا برداشت یک خانه ای که من دیدم این یکی از همان کسانی است که ما باید اورا بگیریم الان اسمها یشان یاد نمی‌یست . دونفر بودند که ما با یستی بازداشت کنیم بیا وریم نمیخواستیم هم در منطقه جنجال بکنیم نمیخواستیم خیلی آرام باشد . من وقتی فهمیدم خانه آنهاست راستش نتوانستم چیز بخورم و گفتم که من متناسبانه معده ام با این اسب سوار شدن و غذاهایی که در بین راه خورده ایم بد بوده و معده ام خراب است و غذ ا نمیخورم ، غذا نخوردم هیچ چیز غیر از آب نخوردم ، آمدیم آنجا و آنها هم خیلی تمیز و خانه های تمیزی داشتند سنگ دیوار هم به این جهت میگفتند برای اینکه یک کوهی بود آنجا که یک قطعه سنگ عظیم واقعاً مثل دیوار مرزم او شوروی بود . آنطرف شورویها را ما میدیدیم از سنگ دیوار از این ده ماکاملاً پست هارا میدیدیم توی راه هم که میرفتیم تمام پست ها را میدیدیم آنها هم مارا میدیدند بالآخره آمدیم شب را آنجا خوابیدیم و صبح من باز دیدم خیلی بدجوری است که ما اینجا اینها را بازداشت کنیم صحیح نیست به نیکو بنیاد گفتم به آرشام گفتم که به اینها بگوئید که از جناب سرهنگ شما باید بدרכه بکنید لااقل تا حاتم قلعه بیاید بدרכه کنید اینها هم ۵-۶ تا بدخته ها راه افتادند با اسب دنبال ما و ما هم اسب سوار شدیم و آمدیم به حاتم قلعه البته آنجا که مارفتیم بعنوان اینکه نمیخواهیم پاسگاه هارا بازدید کنیم پاسگاه هارا هم بازدید کردیم بعد اینها آمدند به حاتم قلعه و در حاتم قلعه ما گفتیم که اینها را آوردند و آوردند . توی کمونکار و گفتم خیلی ببخشید شما بازداشت هستید باید برویم و بعد با اینها آمدیم تهران خلاصه ، آمدیم تهران البته آنجا دیدم آدمهای خیلی حسابی هستند یکیشان واقعاً " عین آن عکس هایی که نادرشاه را میکشند از آن عمامه های آنجوری و شکل نادرشاه چون آنجا خیلی هم نزدیک است به کلات نادری خیلی نزدیک است به حال آمدیم و یک مدتی

گذشت و اینها هرچه با زجوئی کرده بودند دیده بودند که مثل اینکه بیخود است تا بالاخره همان که شکل نادر شاه بود یک نامه نوشته بود که میخواهم شما را به بینم آمد پهلوی من ذیدم یک قرآن آوردوگفت به این قرآن هیچ چنین چیزی نیست ما آدمهای وطن پرستی هستیم ما شاه دوست هستیم اینها خیانت کرده اند هر کسی که بوده خیانت کرده است و کسانی بودند که میخواسته اند مارا گرفتار کنند . روسها خیلی سعی کردند که با ما تماس بگیرند ولی ما بهیچوجه حاضر نشدیم نه من نه دوست من کدخدابود نه او، هیچکدام از ما مردمان اجدادمان قرنهاست اینجا هستند ما مرز دار بودیم ما چنین و فلان و اینها وهمینطور گریه میکرد بمن خیلی اثر کرد و دیدم بی ربط نمیگوید خلاصه از بازجو و باز پرس پرسیدم چه گفت گفتند هیچ همه اش همین است که بشما گفته است اینست که بعض اعلیحضرت رساندیم همانوقت من خودم گفتم که اینها آنطور که من میفهمم صد درصد بیخود آنها بازداشت شده اند من نمیدانم این کانایان روی چه دستوراتی یا چه اختلافات بزرگی بوده اینها میگویند هرچه خواسته اند با ما تماس بگیرند ما تماس نگرفته ایم و احتمال دارد که این باعث شده است که آنها رابتراستند که بعدها از سایر عوامل استفاده بکنند به اینجهت اعلیحضرت هم قبول کردند و دستور دادند اینها آزاد شدند و رفتند البته از این وقایع زیاد بود حالا چیزی نیست بخواهیم تکرار بکنیم .

سؤال : هیچ در آن مدت ایران توانست بالاخره از شوروی جاسوسهای بزرگی را بگیرد یا رد پای آنها را پیدا بکند یا موارد مشخصی که معلوم میشود روسها در دسته های دولت ایران ارتش یا جاهای دیگر مشغول جاسوسی هستند ؟

آقای علوی کیا : خوب آن موقع نه برای اینکه وسایل زیادی من نداشم خیلی زیاد نمیتوانستم همین چیزها فی بود که به این طریق پیش میآمد . البته مثلاً در آنوقت ما حتی در رکن دوم جاسوس هم میفرستادیم به شوروی که بعدها دیگر این ادامه داشت خیلی بیشتر اینکار را میکردند از راه ترکمن صحرا آنجا میشد بعدها البته خیلی سخت شد آنوقت از ترکمن ها بودند که این ترکمن هارا میآوردیم تهران به اینها آموش میدادیم بعد میفرستادیم که اینها میرفتند

آنطرف چون اغلب عموزاده، هایشان آنطرف بود خاله زاده هایشان آنطرف بوده‌هندوز هستند. رشته‌های خانوادگی زیاد است میرفتند. عوامل زیاد بود همانطورکه گفتم بندرت برخورد کردیم بعداز آنهم چیزهایی که گیرافتاد همه را بیشتر علی‌میکردند اگر از عوامل رسمی شوروی با آنها ارتباط داشتند. و یکی از چیزهایی که مثلاً برای ما خیلی مفید بود و در آنها عوامل اطلاعاتی شوروی هم زیاد بود معاودین بود ایرانیهای معاود. ایرانیهای معاود را از مرز تحويل میگرفتند می‌واردند آزادشان نمیکردند. اینها را می‌واردند توى یک‌کمپ بود توى آن کمپ‌نگه میداشتند با زوجویی میکردند با زوجویی‌های اطلاعاتی میکردند که اینها هم یک‌مقدار با متخصصین امریکائی بود که ایرانی و امریکائی با همیگر از اینها با زوجویی میکردند هم امریکائیهایی بودند که روسی حرف میزدند هم ایرانیهایی بودند که روسی میدانستند اینها با زوجویی میکردند آنوقت توى آنها خیلی اطلاعات بدست می‌آمد که البته بعضی هایشان مأمور بودند بعضی هایشان هم اطلاع میدادند که چه کسانی مأمور هستند یاد را ایران چه چیز هایی هست بعضی از مأمورینشان بودند که اینها حاضر به همکاری شدند آنها هم اطلاعات بهتری میدادند که در آنطرف چه میگذرد مثلاً توى اینها مثلاً فرض کن یک‌نفر الان یاد می‌آید که این همدانی بود از بچگی با ما بود همکلاس بود با ما ولیخان منصور لشگر - ولی پسر منصور لشگر بود این افسر نیروی هوائی بود بعد اورا در بندرشاه زمان جنگ‌زدیده بودند برده بودند . بعد هم اورا برده بودند سالها در سیبری بود بعداز سیبری دیگر آزادش کرده بودند آمد جزء کسانی بود که فرستادند و این مثلاً از آنها هی بود که بعنوان عامل فرستاده بودند اما با روابط دیرینه ای که ما داشتیم مثلاً در دهی که ما داشتیم اینهم در همسایگی ما مالک بودند ، منصور لشگر مالک بود اینست که با هم همکلاس هم بودیم همه مدرسه ابتدائی که با همیگر بودیم اینست که او هم مثلاً حاضر شد خیلی اطلاعات داد تمام آن جریاناتی که در مسکو میگذشت خوب اینها یک منابع اطلاعاتی خیلی خوب بودند برای غربیها همین عوامل امریکائی که آنجا بودند که این اطلاعات را جمع آوری میکردند ..

سؤال : ارمنی‌ها چطور، ارمنی‌هایی که از شوروی آمدند و بعد هم یک‌قداری

بعد از انقلاب هم یک مقدار زیادی آمدند تا آنها هیچ مطلبی نداشتند.

آقای علوی کیا : کم، خیلی کم . برای اینکه آنهاش که می‌آمدند باز مثل همانها توییش کسانی بودند که صد درصد عامل بودند اما همه که نمی‌شد که دیگر همه مامور ک ، جی ، بی باشند یک عدد را ، یک عدد همینچوی میفرستادند یک عدد هم تا آنها بر میزدند و ما موریشان مثلًا " ارامنه هم تا آنها بودند بالته .

سؤال : آنوقت شما سابقه ای نداشتید که فکر بکنید که روسها مثلًا" در سرویس های اطلاعاتی ایران رسخ کرده باشند چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود ، باز قبل از تشكیل ساواک را میگوییم .

آقای علوی کیا : نه ، نه آنوقت چیزی گیرنیا ورد بودیم ، چیزی گیرنیا ورد بودیم نه حالا یک مطلب هم که راجع به روسها در آن زمان داشتیم یک جریانی بود مربوط به یک عضو وزارت خارجه به اسم شریفی . این شریفی عضو وزارت خارجه بود و یک دوره در مسکو بوده بعد هم برگشته بود دوره خدمتش در مسکو تمام شده بود برگشته بود آمده بود به تهران و قرار بود که یکنفر را وزارت خارجه بفرستد به باکو که تمام بایگانی کنسولگری که آنجا بود اینها را بردا رد بیاورد ، تا آنها شریفی را انتخاب کردند . شریفی هم از خانواده محترمی بود پدرش هم خیلی آدم حسابی بود رفیق سید ضیاء الدین بود ، شریفی را آوردند به شریفی آموختند که میروی ، این جوری است ، اینجور باید رعایت کنی این کار را باید بکنی تمام آن تروکهای که برای یک کسی را که میفرستند به کشورهای کمونیستی باید بداند به این شخص یاد دادند حتی مستشاران ما هم کمک کردند اورا فرستادند رفت و قرار هم این بود که تمام چیزهایی که به این یاددادند اینها همه اش حفظی باشد ، هیچ چیز یادداشت نکند رفت به باکو و مدارک واينه سارا ما موریت هم یک ۲۵ روز یک ماهی طول کشید رفت به باکو و مدارک واينه سارا برداشت و آورد . موقعی که آمد یک ذره کنترلش کردند و یک تقویم از جیش در آمد دیدیم آنچه توی تقویم مطالبی که گفته بودیم بعضی هایش را یادداشت کردند است اینجا سرنخ شک پیدا شد توی بازجوئی و بازجوئی و بازجوئی که آقای قرار نبود که شما اصلا" یادداشت بکنید بچه مناسبت یادداشت کردید اینرا

چرا یادداشت کرده ای چه بوده است و اعتراف کرد . اعتراف که بله من در دوره ای که در مسکو بوده، ام آنجا بعلت اینکه زن نداشتم متأهل نبودم آنجا با دخترهایی که آشنا بودم پکی از این دخترها مأمور ک - جی - بی بود و بالاخره من را با ک - جی - بی ارتباط داده بود و ایندفعه هم بمحض اینکه این مأموریت را من پیدا کردم با من تماس گرفتند آنجا هم آمدند با من تماس گرفتند و بعضی چیزهایی را هم که میخواستند آمدند از روی آنها نسخه برداری کردند و بعد هم ما اسناد را برداشتیم آوردیم . البته خوب اعلیحضرت هم خیلی عصباشی بود که در وزارت خارجه چرا یک چنین چیزی شده است ، ما هم اعتراضات این بود که بابا شما چرا یک کسی را انتخاب کردید که این یک مدتی آنجا آدم بدون زن در شوروی اصلان" بدون زن کسی را نباید فرستاد بالاخره قرار بود که حکوم به اعدام بشود و بعد از آن دیگر سید ضیاء الدین واسطه افتاد که جوان بوده است و نمیدانسته است اینها بالاخره از مجازات یک درجه تخفیف دادند و محکوم به حبس ابد شد اینست که خوب ممکنست که توی این عواملی که دروزارت خارجه بودند میرفتند آنجا تحت چیز قرار میگرفتند کما اینکه مثل " یک وقت دیگر یک هیئتی میرفت برای یک موضوع ورزشی بود توی اینها یکنفر هم از ساواک فرستادند افسری بود این را فرستادند او هم میگفت بعد که برگشت آمد دیدیم خیلی وحشت زده و گفت من که آنجا بودم یکروز توی استادیوم که مارا برده بودند یک مراسمی را تماشا بکنیم من نگاه کردم دیدم پهلوی من یک دختر نشسته مثل ماه دیگر بیوش بیوش این دختر با من دوست شد و قرار شد بباید توی هتل پهلوی من بعد شب آمد توی هتل و همینطور که با هم دیگر مشغول بودیم و لخت شده بودیم و اینها یک مرتبه دیدیم در باز شد و چهارنفر وارد شدند که یکی از آنها زنرال بود و سه نفر دیگر و آمدند یقه مارا گرفتند و معلوم شد که همه این دقایقی که ما با هم بودیم عکسبرداری کردند و بعد آوردند یک چیزی گذاشتند جلوی من که این را امضاء بکن و الا تورا میکشیم و من هم مجبور شدم امضاء کردم به همکاری ولی حالا آمدم گزارش میدهم اینهم آمد گفت البته بیک چنین عواملی دیگر کار حساس نمیدهنند مطابق اصول نمیدادند بهمین دلیل هم کار حساس به او ندادند و ندادیم که دیگر تا این او اخر همیشه هم میآمد مرتبت دادو فریاد میکرد اینها ولی نمیتوانستیم به او بگوئیم که دلیل اینکه بتلو

کار نمیدهیم چیست، اینهم پک چیز ذیگری بود که اتفاق افتاد.

سؤال : حالا من یک سوال کلی دارم درمورد وقایع مرداد ۱۳۴۲ شما خودتان در آن موقع خاطره مشخصی دارید که در زمینه پایان دولت مصدق و بعد هم بعداز ۲۸ مرداد در همان روزها اگر خاطره ای دارید که جالب باشد یا افراد کارهائی کردند یا شاهد چیزهایی بودید ممکنست بفرمایید.

آقای علوی کیا : در آن موقع من اصفهان بودم آنطور که بشما گفتم من اصفهان بودم بعنوان رئیس دادگاه تجدید نظر اصفهان چیز بخصوصی نمیدم نمیدام فقط تنها چیزی که بود آن تظاهراتی که میشد مثلًا روز بیست و پنجم دیدیم مجسمه شاه را پایین آوردند و مرگ بر شاه وزنه باد مصدق بود و روز بیست و هشتم هم همان صد هارا شنیدیم که میگفتند زنده باد شاه مرگ بر مصدق همان کسی که یکروز میگفت یا مرگ یا مصدق آنجا همانطور فریاد میزد زنده باد شاه این چیزی که من آنجا آن روزها من دیدم.

سؤال : خوب بعداز ۲۸ مرداد آنوقت آیا رکن ۲ و دستگاههای اطلاعاتی تقویت شدند تغییر فرم پیدا کردند یا چه حالتی اتفاق افتاد تا شروع ساواک مدتی طول کشید.

آقای علوی کیا : نه بعداز ۲۸ مرداد خوب رکن دوم که از گذشته همان سازمان را داشت بعداز آنهم تقریباً همان سازمان بود یک تغییرات کوچکی کرد. اطلاعات شهربانی هم که کار خودش را میکرد و اداره رکن دوم ژاندارمری هم همان کار خودش را میکرد تغییر مهمی نبود تغییر بزرگی نبود تا وقتی که قرار شد که ساواک تشکیل بشود. ساواک در سال ۱۳۴۵ آذرماه ۱۳۴۵ ساواک قانونش به مجلس داده شد قانونش گذشت. قبل از آن که قانونش تهیه بشود همانطور که در ابتدا گفتم من و پاکروان را خواستند ما آمدیم یک جلساتی با بختیار داشتیم یعنی با تیمور بختیار برای همین ماده قانونی به کمک مشاورین حقوقی و برای تشکیلاتی که در آینده باید داشته باشد. البته یک پیشنهاد تشکیلاتی از طرف

امریکائیها داشتیم اینرا داده بودند که با خصوصیات خودمان یک قدری تغییر داده شد .. اصولاً "دستگاههای اطلاعاتی در اغلب کشورها معمولاً آن دستگاهی که امنیت داخلی را ضد جاسوسی داخلی را میکند با آن دستگاهی که اطلاعات خارجی میگیرد که بعنوان انتلیزان باشد اینها دو دستگاه هستند مثل همین فرانسه میدانید که چندین دستگاه امنیت داخلی و جاسوسی واينها دارد و بعد هم اطلاعات خارجی دارد و اينها یا مثلاً "انگلستان ام - آی - سیکس (M I 6) فقط انتلیزان هست ام - آی - فایو (M I 5) مال ضد جاسوسی ، ضد اطلاعات داخلی هست یا امریکا اف - بی آی هست برای امنیت داخلی و سی - آی - ا ، هست اطلاعات خارجی است و اينها تنها جایی که تجربه اين چيز که اينها با هم بودند وجود دارد ترکيه بود قبل ازما ، ترکيه ۴ ، ۵ سال قبل ازما سازمان امنیتش تشکیل شده بود و راس آنهم یک نظامی بود آن موقع بعدها تغییر کرد سیویل شد آنوقت یک کسی بود به اسم بهجت پاشا سپهبد بود که از افسران زمان آتا تورک بود خیلی افسر بر جسته ای بود ، مال ما هم برآن پایه تشکیل شد یعنی هم اطلاعات خارجی هم امنیت داخلی اينها هردو یک دستگاه بود .

سؤال : معلوم هست که ایده تشکیل ساواک از کجا پیدا شده بود در ایران آیا خود اعلیحضرت اصلاً این ایده را دادند یا کسان دیگر این پیشنهاد را کرده بودند ؟

آقای علوی کیا : نه خوب این را بیشتر امریکائیها و انگلیس‌ها بودند که این پیشنهاد را کردند و قرار شد که این سازمان تشکیل بشود چون میبايستی اطلاعات در یک جا جمع باشد و جاها مختلف هم صحیح نبود اینها آمدند یک چنین چیزی درست کردند پایه اول هم برمبنای فقط یک دستگاه کسب اطلاع بود دستگاه اجرائی نبود اینها بعده " بصورت اجرائی درآمد و کارهای اجرائی داخل آن شد ماده قانون هم کار اجرائی را هیچ وقت نمیگوید . ماده قانونی خیلی صراحت دارد برای کسب اطلاعات است بمنظور اینکه اطلاعات کسب بکنند و از خیلی چیزها پیشگیری بکنند و نگذارند اتفاقاتی بیفتند . بله قانونی آن جوری نوشته شده بود و جلساتی داشتیم برای اینکه پرسنل چه جور باشد ساعات کار چه جور باشد . یک جلسه اش

پادم هست که با همین تیمور بودیم و این مبصر که آن وقت رئیس ستاد فرمانداری نظامی بود و آن امجدی که بعد سپهبد شد و حالا در امریکا هست که رئیس رکن ۲ فرماندار نظامی بود و اینها نشسته بودیم بررسی میکردیم من پیشنهاد کردم که اولاً کسانیکه بنحوی از انجاء بنا بوطایفی که داشتند و بنا به موقعیت و وضع روز مجبور بودند که اشخاص را تحت فشار بگذارند و حتی شکنجه بکنند اینها به ساواک نیایند یکی که این البته مواجه شد با مخالفت شدید مبصراً مجدى و گفتند که خوب پس شا مل حال ما هم میشود گفتم این البته بستگی به وجود ان خودتان دارد اگر چنانچه شما هم پک چنین کارهایی کردید شما هم نباید بیاید بعد دومین پیشنهادم این بود که ما با لباس سیویل باید باشیم برای اینکه میخواهیم مردم را هدایت کنیم نمیخواهیم مردم را فشار بیاوریم سومین پیشنهادم هم این بود که ما تمام وقت باشیم آنوقت‌ها ۲ بعدها ظهری بود همه جاها ۲ بعدها ظهری بود که من گفتم نه اعضاء سری است، میباشی فرست اینکه تحت تاثیر قرار بگیرند و جاهایی بروند که بتوانند رکروتهشان (recruit) بکنند و با آنها تماس هم بگیرند، کمتر داشته باشند، اینست که همه سرویسهای دو وقتی هستند اینجا هم دووقته باشد . بختیار اینها همه را قبول کرد سر آن قسمت اولی یک ذره آنجا جنجال شد که تیمور جلسه را تمام کرد و بعد ما که آمدیم بیرون گفت بیاید اطاق من و من رفتم اطاق او گفت حرف شما کاملاً درست بود من تصدیق میکنم و هر کدام که شما میگوئید نباید بیایند نیایند که ضمن این خیلی افراد را ما نبردیم در آن موقع منجمله خود آقای مبصر و خود امجدی . مبصر دیگر هیچ وقت نیاید امجدی بعدها آمد و مرتب روی دست و پای چیز افتاد یکسال بعدش امجدی هم آمد آنجا ولی آن موقع نیاید . بعد خوب آن سازمانی که این امریکائی‌ها داده بودند آنهم بررسی شد و آن کسی را که فرستاده بودند برای شروع کار همان زیرو بود که گفتم زیر و آمدوسازمان را بر مبنای تقریباً " یک چیزی یک سازمانی مثل سازمان ترک‌ها بود و فرقی با آنها نداشت این سازمان را دادند که شامل دو قسمت کاملاً " متمايز میشد یکی قسمت اطلاعات خارجی و یکی امنیت داخلی و یکی هم قسمت‌های پشتیبانی این سه قسمت، اطلاعات خارجی آن در بدو امر یک اداره بود به اسم اداره دوم که این هم اطلاعات خارجی کسب میکرد و هم بررسی میکرد که این بعدها بعد از یک مدت کوتاهی به دو اداره تقسیم شد اداره دوم و اداره هفتم، اداره دوم جمع آوری

اطلاعات بود... اداره هفتم بررسی اطلاعات بود یک مسائل مختلف اقتصادی جهانی را مثلاً "بررسی میکرد یک چنین چیزهای مختلف همانجا بود که امثال عالیخانی و اینها آمدند، عالیخانی و آن دیگری آقای تاجبخش و یک عدد ای از اینها.

سؤال : این از همان اول شروع شد این برنامه ؟

آقای علوی کیا : برنامه چه

سؤال : همین برنامه مطالعات که میگوئید

آقای علوی کیا : یک چند ماهی بعد از آن بلافاصله نبود . اول این دو تا اداره یک اداره بود ولی بعد جتب این یک اداره بررسی جراشد بود که آنهم یک بررسی میکرد میداد به اینها که اینها بعد دو قسمت مختلف شدند ، دو اداره کشل شدند . اداره کل دوم ، اداره کل هفتم که آن جراشد هم رفت توى شکم اداره کل هفتم که بررسی کشنه بود این یکی اطلاعات کسب میکرد آن یکی بررسی میکرد اینها اطلاعات را میدادند به آنها . این مال اطلاعات خارجی بود بعدش مال امنیت داخلی یکی اداره کل سوم بود همانکه کلیه مسائل سیاسی داخلی در آن مطرح بود مثل حزب کمونیست ، احزاب کمونیست یا احزاب چپ ، احزاب راست فعالیت های مختلف گروههای داخلی بطورکلی و کارهای ضد اطلاعاتی که در آنجا بود بعد یکی اداره چهارم بود که آن مال اداره امنیت خود ساواک بود یعنی امنیت از لحاظ پرستن و یکی امنیت از لحاظ ماتریل یعنی ساختمانها و اسناد و مدارک وغیره این اداره چهارم بود بعد اداره پنجم اداره فنی بود که کلیه کارهای فنی آنجا میشد از هر قبیل که بگوئید: استراق سمع، اکوتلفتی، نمیدانم سنند ساختن، کلیه چیزهای فنی که توی دستگاههای اطلاعاتی میکنند کارهای او دیو، و غیره هر چیزی اینها تماش در آنجا میشد حتی مثلاً بعضی چیزها میساختند خودشان بعضی چیزها تکمیل میکردند اداره پنجم بود . بعد اداره ششم بود که این اداره مالی بود که کلیه کارهای مالی را آن اداره میکرد بطورکلی از هر جهت چه حقوق باشد چه وسائل باشد و از این چیزها . ( پایان نوار ۲ )

## شروع نوار ۲ ب

اداره ششم در بد و شروع تمام کارهای پرسنلی واینها هم با آن بود فقط یک ستاد کوچکی بود که مال رئیس بود ستادکوچکی که دو سه نفر بودند آنجا که بعدها آن شد اداره یکم آنوقت کلیه امور پرسنلی رفت تولی آن اداره و کارهای اداری بطورکلی رفته به آن اداره ، یکم و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم ، هفتم هم که گفتم اداره کل بررسی های اطلاعات خارجی بود اداره هشتم اداره ضد جاسوسی بود که از اول وجود داشت بهمان نام اداره هشتم که خیلی خوب کار کرده آن یکی از ادارات بسیار خوب بود اطلاعات خیلی خوب از بلوک شوروی داشت اطلاعات بسیار خوب داشت . اطلاعات البته از کشورهای غربی هم داشت فرق نمیکرد اما هدف اصلی متمرکز بود در کشورهای بلوک شرق . اداره نهم بعدا تشکیل شد که با یگانی بود در حقیقت کلیه با یگانی در آنجا متمرکز شده بود و قبل از آن مدارک توی ادارات مختلف بود ولی بعدها که این اداره تشکیل شد دیگر همه مدارک را میفرستادند آنجا مثلًا " وزارت توانه ها اگر سوالی چیزی داشتند همه از آن اداره سوال میکردند . بعد در همان ابتدا هم یک دائرة ای به اسم دائرة آموزش که زیر نظر اداره ششم بود تشکیل شد که بعد از زیر نظر اداره یکم که دیگر عده افسرهای تحصیلکرده آنجا مدارکی که از کشورهای دیگر در مردم کارهای اطلاعاتی گرفته بودند و ترجمه کرده بودند آنجا درس میگفتند که اینهم بعد شد اداره آموزش . اداره آموزش اداره بزرگی بود و آنجا کلاسهای مختلف داشت رشته های مختلف را میدیدند و در صورت لزوم هم یک عده ای برای تکمیل اطلاعات به خارج فرستاده میشدند . جاهایی هم که فرستاده میشدند ابتدا انگلستان بود و امریکا بعدا " هم به فرانسه بعدا " هم زمانیکه من آلمان بودم آنجا ترتیب دادیم که آلمانها هم آنها را میپذیرفتند و یک تعداد زیادی هم آنجا آمدند تعلیم گرفتند تعلیمات هم کارهای اطلاعاتی بود هم کارهای فنی بود . کارهای فنی یک قسم است زیادی بود . بعد وقتی ستاد مشترک تشکیل شد سپهبد کیا هم شده بود رئیس اداره دوم ستاد ارتش در آن موقع او یک ارتباطی با اسرائیلی ها میگیرد که اولین کسی که میآید

آنچه آن (عزمی) بود که بعداً هم سفیرشان شد با یک کس دیگر که یک افسر بود یک سرهنگ بود اینها با اداره دوم ارتباط داشتند بعد قرار می‌شود که ما هم با آنها تماس بگیریم وقتی قرار شد که ما با آنها تماس بگیریم بختیار خودش رفت به اسرائیل با یک هواپیمای ارتقی که خلبانش هم سرهنگ رفعت بود که بعدها شد هواپیمایی کشوری و فلان واينها ، اينها هم البته مibai يست جوري بروند که از روی کشورهای عربی طوری رد بشوند که آنها نفهمند واينها بالاخره رفتند آنجا و رفتند به اسرائیل و در آن موقع رئیس سرويس اسرائیل یک آقايی بود بنام مستر آرل که بعد از اينكه بازنشت شده رفته توی كيبوتس ، اينها رفتند پهلوی آرل و آنجا ملاقات کردند و حرفها يشان را زدند و قرارشده که آنها کسی را بفرستند در ايران که بيايد برای یک مقدار هم ارتباط داشتن وهم کارهای آموزشی که بعد ترتیب آموزش را بدھند که بعدها این تبدیل شد به یک ، البته مبادله اطلاعاتی هم می‌شد ولی بيشتر یک قدری جدی تر شد بطوریکه ما یک کمیسيون مشترک داشتیم بین ما ، ترکیه و اسرائیل که هرسالی یکدفعه دریکی از این کشورها این کمیسيون سه جانبه تشکیل می‌شد در اسرائیل ، در ايران یا در ترکیه . آرل هم چندبار ايران آمده بود آن موقع البته اين ادامه داشت بعدها ديگران هم که رئیس شدند آمده بودند همان ژنرال آمیت آمده بود و آنهاي ديگرها را مشاهد شدند . اسرائیلی ها هم یک مقدار زيادي افراد تعلیم دادند هم در داخل ايران وهم در اسرائیل ابتدا ما نميفرستاديم آنجا که تعلیم بگيرند در داخل اiran تعلیم میدادند و دستگاه استراق سمع را آنها در اiran درست کردنند چون آنها یک دستگاه همچنان داشتند که خودشان ساخته بودند هم خيلي ارزان بود و خيلي افيکاس خيلي خوب بود اينست که یک خانه گرفتیم همان نزدیکهای ساواک واينها هم دستگاهها را آوردند مستقر کردنده مدتی هم خودشان بودند و تا اينها راه افتاد و یک عدد بچه ها فرستاده شدند به اسرائیل رفتند آنجا ياد گرفتند اينجا به آنها آموزش دادند در اiran آموزش دادند ، يادگرفتند و دستگاه استراق سمع راه افتاد ديگر تعداد زياد نبود نه اينكه خيال کنيد مثلاً ولی یک تعداد کافی بود که ما را تقریباً میپوشاند برای کشورهای اقمار و شوروی که آنها يكست لازم بود . تحت کنترل بود ، کنترل میکردند .

سؤال : يعني تلفونها يشان را کنترل میکردید .

آقای علوی کیا : تلفن هایشان را کنترل میکردند آنوقت دیگر ما مورین مراقبت دیگر آموزش دیده شده بودند دیگر بخصوص بیشتر با اسرائیلی ها چون من خودم دو دفعه دعوت شدم به اسرائیل که رفتم همان زمان آرل بود که رفتم یکدفعه هم اتفاقاً "یک اپراسیون نمایش برای عملیات تعقیب و مراقبت با خود من کردند نشان دادند که چطور است یک عده ای از بچه ها را هم یادداشتند تقریباً" اتومبیل باندازه کافی مرتب خریدند و بساط تعقیب را راه انداختند مراقبت هم به آنها آموزش داده بودند که اینرا دیگر بیشتر اسرائیلی ها یادداشتند طوری شد که دیگر یک مقدار داشت دیگر زیاده روی میشد رابطه با اسرائیلی ها کم کم دیگر قیچی کردند و دیگر من نمیدانم زمان نصیری چه تعدادی ماند و چه کار میکردند.

سؤال : یعنی ایرانیها قیچی کردند.

آقای علوی کیا : ما قیچی کردیم یعنی ساواک ، ساواک یواش یواش کم کرد چیز را ولی این ارتباط را داشتند مبادله اطلاعات میشد و کمیسیون سه جانبی تشکیل میشد تا آخر هم کمیسیون سه جانبی بود.

سؤال : خوب شما راجع به ۹ اداره مثل اینکه در ساواک محبت کردید.

آقای علوی کیا : ۹ اداره و یک اداره کل که دیگر نمیگفتند هم میگفتند اداره آموزش .

سؤال : آنوقت از اول پس اختیار شد رئیس ساواک .

آقای علوی کیا : بله .

سؤال : آنوقت دو تا معاون داشت یکی شما بودید یکی

آقای علوی کیا : در ابتدای تشکیل دو معاون بود که خود

اعلیحضرت انتخاب کرده بود پاکروان و من . پاکروان برای اطلاعات خارجی من برای امنیت داخلی .

سؤال : در راس آن ادارات دیگر چه کسانی بودند ؟

آقای علوی کیا : در راس ادارات دیگر اول اداره یکمی که وجود نداشت ابتداء اداره دوم - اداره دوم یک کسی را آورده بودیم که معلم بود معلم ریاضیات بود عبدالحسین رحیمی که الان هم اینجا است که این دوست من و تیمسار پاکروان بود این را آوردم اداره دوم گذاشتیم که فرانسه تحصیل کرده بود . اداره سوم یک کسی بود به اسم ما هو تیان که بعد سرلشگر شد و حالا هم در امریکا است او اداره سوم بود . اداره چهارم زنگنه بود که بعد رفت مدیرکل اداره ششم شد . اداره پنجم در آن موقع در ابتدای کار انصاری بود که خمینی ها اورا کشتنند ، سرتیپ انصاری ، اداره ششم یک رضا حقیقی بود که بعدما مور شد به سویس رفت در سویس چون ما تمام مخارج خارجی ما و خریدهایمان از خارج از سویس میشد هیچ به ایران مربوط نبود آنجا حقوقها را او پخش میکرد و غیره ، رئیس اداره ششم هم او بود . اداره هفتمی هم که وجود نداشت اداره هشتم در ابتدای کار یک کسی بود غفوری بود که بعداً " عوض شد و کسان دیگر شدند ولی در بدو امر این جور بود آنوقت بعداً " اداره یکم که تشکیل شد یکی از افسرها به اسم مرادیان شد رئیس اداره یا مدیرکل اداره یکم ، اداره هفتم هم آن وقت کاملاً " دقیق یادم نیست چون الان مهم هم نیست یادمان باشد یا نباشد اداره هفتم یادم نیست کی بود بالاخره از همین افسرها تحریکرده آنجا میگذاشتند کسانی که زبان بدانند حتماً " در همان وقت بود که عالیخانی و تاجبخش و مالک و این مارادو یکی دیگر هم بود که بعد افغانستان رفت اینها این تحریکرده ها را آوردم برای آن اداره هفتم که بررسی کننده بودند عالیخانی اینها فقط بررسی کننده بودند چیز نبود تو کارهای اطلاعاتی نبودند .

سؤال : آنها جای دیگر کار میکردند فقط بررسی میکردند میدادند به ساواک

آقای علوی کیا : نه، نه، نه نخیر عضو ساواک بودند بعد از اینکه بختیار رفت و پاکروان آمد یکروز عالیخانی آمد پهلوی من گفت که من میخواستم اول شما متقاعد بشوید که اجازه بدھید من بروم اینجا که مقامی آدم نمیگیرد اینجا همانطور میماند گفتم حیف است ولی خوب البته هر کسی آینده خودش را با یستی درنظر بگیرد من مخالف نیستم بعد رفت به پاکروان هم گفت، پاکروان بمن گفت عالیخانی میخواهد برود گفتم بلی پهلوی من آمده گفت خوب حالا میخواهند بروند که پشت سر شتا جبخش هم همین کار را کرد آنها دیگر مانندند ولی این دوتا رفتند.

سؤال : این کدام تاجبخش بود.

آقای علوی کیا : همان کسی که معاون وزارت خارجه شد و سفير شد درهندر.

سؤال : آنوقت پس اول در تشکیل سازمان امنیت اگر مثل "همان سالهای اول بفرمایید بیشتر تمرکز قوا و هدف روی چه بود یعنی میخواهم بگویم در آن موقع آیا چون الان خودم برایم روش نبیست، آیا در آن موقع واقعاً "خطر حزب توده" کم شده بود یعنی دیگر زیاد به آن ترتیب مطرح نبود و یک طیف وسیعتری از چپ مطرح بود یا هنوز آن روز باز حزب توده بعنوان حزب توده مطرح بود؟

آقای علوی کیا : خوب همیشه حزب توده بعنوان خودش مطرح بود منتها یک وقت خیلی قوی تر بوده یک وقت خیلی ضعیف تر شد، در آن موقع زیاد قوی نبود اما کار زیر زمینی را میکردند، آنوقت دیگر آن زمانهایی که امثال مجاهدین و نمیدانم اینها دیگر خیلی فعالیتشان زیاد شده بود و اینها اینرا آنوقت دیگر من نبودم دیگر.

سؤال : اینها زمان بعد بود.

آقای علوی کیا : اینها زمان بعد بوده من نمیدانم از آنها هیچ اطلاعی ندارم.

سؤال : پس تا آنوقت که شما بودید تا چه سالی بود در سازمان بودید ؟

آقای علوی کیا : من در سازمان که تا انتهای خدمتم .

سؤال : تهران ، تهران معاون بودید .

آقای علوی کیا : معاون البته وقتی که پاکروان آمد آنوقت در سازمان یک ریزه تغییر دادیم یعنی به این شکل شد چون من و پاکروان یک حالت دیگر داشتیم با هم دیگر به این شکل شد که رئیس و قائم مقام انتخاب کردیم از زمان من قائم مقام بوجود آمد .

سؤال : وقتی پاکروان شد رئیس سازمان امنیت شما قائم مقام رئیس سازمان امنیت شدید .

آقای علوی کیا : من قائم مقام شدم آنوقت یک چند تا معاون انتخاب کرده بودند . البته من زیاد موافق نبودم ولی پاکروان بخاطر اینکه یک ذره کارها از سرما گرفته بشود و دیگران بکنند چهار تا معاون انتخاب کرد که هر کدامشان برای یک کاری ، یکی اطلاعات خارجی بود یکی مال تشریفات بود یکی مال ....

سؤال : کی ها بودند ؟

آقای علوی کیا : تیمسار عظیما بود مال اطلاعات خارجی بود ، ها حالا یادم آمد آن اداره هفتمن که آنوقت گفتم عظیما بود رئیسش که با عالیخانی و اینها سرو کار داشت . عظیما بود ، ما هو تیان بود .

سؤال : ما هو تیان مال چی بود ؟

آقای علوی کیا : ما هو تیان آمد معاون شد ، معاون امنیت داخلی شد . آنوقت

انصاری بود که برای کارهای پشتیبانی چون آن ادارات غیر اطلاعاتی را به آن میگفتیم اداره پشتیبانی و یکی دیگر مثل اینکه محمد آیرم لو بود، سرتیپ آیرم لو بود که معاون شد چهارتاً معاون پاکروان گذاشته بود. آنوقت کس بختیار اینرا هم بگوییم که موضوع رفتن بختیار.

سؤال : حالا اینرا بگذارید تا بعد

آقای علوی کیا : بلی یادمان نرود

سؤال : سوالی که من دارم این هست که نحوه گزارش دهی سازمان به اعلیحضرت یا با دولت چطوری بود آیا با دولت با نخست وزیر یک سیستم گزارش دهی مرتب بود یا بعضی مواقع به نخست وزیر گزارش داده میشد و به اعلیحضرت چطوری این گزارشها داده میشد ؟

آقای علوی کیا : نه دیگر از وقتی که سازمان تشکیل شد گزارشات به اعلیحضرت و به نخست وزیر داده میشد اما چون رئیس سازمان معاون نخست وزیر بود گزارشات یک گزارشات کلی بود که اینها داده میشد به نخست وزیر عین آنها هم به اعلیحضرت داده میشد ولی یک نوع اطلاعاتی بود و یک نوع عملیاتی بود که این عملیات را دیگر به دولت گزارش نمیدادند اینها را فقط به اعلیحضرت گزارش میدادند. مثلاً فرض بفرمایید یارو یک جاسوس گیر آورده بودند بنباشد میکردند تعقیب شمیکردند یا یک ایرانی با روسها همکاری میکرد یا با رومانی همکاری میکرد یا با نمیدانم با کشورهای اقمار همکاری میکرد اینها را دیگر به نخست وزیر نمیدادند اینها را همه را خود اعلیحضرت میدانست.

سؤال : ولی همیشه نخست وزیر در هر صورت در جریان کار سازمان بوده و میدانسته است که در داخل سازمان چه میگذرد.

آقای علوی کیا : بلی ، بلی ، بلی نه بطور جزئی و اخص ولی بطور کلی بلی

برای اینکه گزارشاتی میدادند که مثلاً "فرض بفرمایید که فعالیت‌های حزب توده در هفته گذشته چه بوده یک چنین چیزی

سؤال : یعنی از نحوه کار داخلی سازمان و بعضی روشها یش احیاناً "نخست وزیر میتوانسته است اطلاع نداشته باشد .

آقای علوی کیا : از بعضی کارها که بیشتر قسمت‌های فنی عملیاتی بودا اطلاع نداشت ، هیچ اطلاعی نداشت .

سؤال : ولی ازنتیجه عملیات اطلاع پیدا میکرد

آقای علوی کیا : آخر اطلاع پیدا میکردند که یک چنین چیزی شده

سؤال : خوب آنوقت به اعلیحضرت چطوری گزارش میدادید . یک روال

آقای علوی کیا : اعلیحضرت گزارشات بلی هفته ای دوروز رئیس ساواک یاد رفیاب او من شرفیاب میشدیم و گزارشاتی که تهیه کرده بودیم به اسم گزارشات شرف‌عرضی اینها را میبردیم بعرض میرساندیم دستور میگرفتیم زیرش مینوشتیم برمیگشتمیم دستور اجرا یش را میدادیم .

سؤال : آنوقت اعلیحضرت دستگاه دیگری در آن موقع در ابتدای کار ساواک داشتند که با آن دستگاه هم از لحاظ اطلاعاتی چیز بکنند .

آقای علوی کیا : خوب بلی ، ساواک که بود تا وقتی که ساواک تشکیل شد به آن شکل که گفتم برای پرسنل خود رکن دوم تمام آن عواملی که در این رشته‌ها کار میکردند یعنی اطلاعات خارجی در قسمت غیر نظامی و اطلاعات خارجی و امنیت داخلی افرادش با پرونده‌ها بطور کامل منتقل شد به ساواک . فرماندار نظامی آنچه پرونده تشکیل شده بود با قسمت‌عمده‌ای از عواملش منتقل شد به ساواک .

فرماندار نظا می آنها ئیکه بازجو بودند و پرآن مینا که من گفتم که بهتر است آنها ئیکه بنحوی از انحصار مردم اینها را به شهرت خوب نمی شناسند مردم را تحت فشار گذاشته اند نیایند غیر از آنها بقیه همه آمدند ، آمدند به سواک. شهربانی قرار شد که تمام پرونده های اطلاعاتی اش را با عواملی که روی امنیت داخلی کار میکردند اینها همه بیایند به سواک ، ولی نه آنها را شهربانی حاضر نشد علوی مقدم بود یک مقدار از پرونده هارا داد یک مقدار از پرونده ها رانداد و از عواملش هم فقط ۳ - ۴ نفر فرستاد که از این سه چهار نفر هم یک دوتاشان برگشتند یکی یا دوتایشان تا این آخر مانده بودند و الا بقیه شان برگشتند . بنابراین آن آگاهی ها را نگه داشته بود، اداره کارآگاهی را نگه داشته بود به اسم کارآگاهی . اطلاعات بعد شد اداره اطلاعات شهربانی ، اداره اطلاعات شهربانی را نگه داشته بود و آنهم بازگزارش میداد از آن طرف هم سپهبد کیا هم که رئیس اداره دوم شده بود او هم گزارش میداد اغلب اتفاق میافتاد که من میرفتم خدمت اعلیحضرت میدیدم که مثلاً " قبل از من کیا آنجا بوده، خیلی اتفاق افتاد . یک دسته کاغذ میدادند بمن میگفتند که اینها را بررسی بکن به بین چیست من همانجا تا نگاه میکردم میدیدم راجتع بشه خودها مان است نوشته اند نمیدانم ما هو تیان چنین کرده آن یکی درزدی کرده آن یکی چه ، همینطور از این مزخرفات . بعد من به ایشان عرض کردم که خبر سرب قربان اینها رسیدگی نمیخواهد اگر مربوط به خودما است که امر بفرمائید کس دیگری رسیدگی بکند . میفرمودند نه خودت رسیدگی بکن آنوقت رسیدگی هم ، ما میامدیم میدیدم همه اش بیخود است از آنطرف علوی مقدم هم بهمین شکل یعنی هر کدام مشان برعلیه آن دیگری یکنوع گزارشاتی بر میداشتند مینوشند یا برعلیه دستگاه او یکنوع گزارشاتی میدادند همیشه بین این سه تا اختلاف بود همیشه . آنوقت یکی هم اضافه شده بود قره نی بود در بد و کار قره نی رئیس رکن دوم نبروی زمینی بود در حقیقت ولی او هم حق شرفیابی داشت او هم میرفت شرفیاب میشد او هم یک گزارشاتی میداد و برعلیه این سه تا بسود کیا برعلیه قره نی شدید بود این دوتا خیلی شدید نبودند یعنی بختی سار و علوی مقدم خیلی برعلیه او نبودند ولی کیا خیلی برعلیه او بود قره نی هم برعلیه کیا . خیلی شدید طوری که همیشه این گرفتاری را ما داشتیم من هم هر چند یکبار میامدیم بین اینها واسطه میشدم به حساب آقا سفلی بکنیم اینها فایده

نمیکرد هیچ فایده نداشت من یاد است که یکدفعه اعلیحضرت مریض بود سرمه خورده بود خوابیده بود توی اطاق خوابش احضار کرد ما رفتیم آنجا بعد مندلی آوردند نشستیم و بعداز اینکه کارها یمان تمام شد گفتند اینها چه میگوینند هی، من نفهمیدم گفتم چه کسانی را میفرمایید گفتند که این کیا وعلوی مقدم و بختیار تیمور اینها هرکدامشان هی میایند یک چیزی برعلیه آن یکی میگویند چرا اینکار را میکنند گفتم برای اینکه قرب بیشتری پیداکنند تقرب زیادتری داشته باشد و اعلیحضرت بیشتر مورد لطف آنها را فرار بدهد گفت که خوب چه فایده دارد اینها هرکدامشان کارخودشان را میکنند گفتم که آخر یک چیز هم هست قربان میگویند که اعلیحضرت میل دارند که اختلاف بیندارند و حکومت کنند. خندهید گفت که چه مثلاً اختلاف بیندازم که چه بکنم هرکدامشان غلط بکنندشان را میگیرم میاندازم بیرون چرا اینکار را میکنند چرا با هم دیگر همکاری نمیکنند گفتم دلیلش همان است که عرض کردم اینها میخواهند هرکدام تقرب بیشتر داشته باشند این آن یکی را خراب میکنند، این حالت بین آنها بود و این اطلاعات را میدادند بهمین دلیل باز خارجی ها بخصوص انگلیس ها آمدند توصیه کردند به اعلیحضرت که دفتر ویژه درست بشود مبنای فکری دفتر ویژه از اینجا بسود.

سؤال : در واقع اینها چهارتا دستگاهی که فرمودید با هم رقابت داشتند و احیاناً "درکار همیگر".

آقای علوی کیا به تابودند، سه تا دستگاه بودند.

سؤال : چرا دیگر قره نی هم بود شد چهار تا

آقای علوی کیا : بلی با قره نی میشود چهارتا بلی.

سؤال : آنوقت سازمان اطلاعات و امنیت کشور دستگاهی بود که خیلی وسیله داشت و امکانات داشت و بودجه داشت و اینها .

آقای علوی کیا : خوب بلی

سؤال : آنها دیگر تا این حد که نداشتند آنها از کجا اطلاعاتشان را می‌وردند ؟

آقای علوی کیا : نه آنها هم با زهمان سبک که سابق بوده داشتند منتظرها خسوب بودجه های بیشتر گرفته بودند آنها هم بودجه های بیشتر گرفته بودند نسبت به آن زمانیکه ماهیچ چیز نداشتیم اینها بودجه هایشان خیلی بیشتر شده بود.

سؤال : خوب پس اعلیحضرت خودشان در واقع نظرشان این بوده که این چند قطبی را حفظ بکنند که در واقع این دستگاههاشی که اطلاعات میدهند و اطلاعات می‌گیرند یک مقداری همدیگر را چک بکنند آیا این درست است ؟

آقای علوی کیا : خوب بلی اعلیحضرت میل داشت که یک قدری اطلاعاتی که دستگاههای مختلف میدهند یک کمی چک بشود کما اینکه اعلیحضرت عوامل مستقلی هم داشت که خودش کسب اطلاع میکردند بعضی چیزها را هم که مثلاً "اتفاق میافتداد به آن عوامل دیگر" میگفت که در این مورد یک تحقیقاتی بکنند به بینندالبته این وجود داشت یک چنین چیزی وجود داشت ولی بعدش آمدنند گفتند که این باعث خواهد شد که همه اش بروند دنبال اینکه اینها برعلیه همدیگر فعالیت کنند و بهترین چیز اینست که یکجا اطلاعات متمرکز بشود بیاورند از آن طریق بعرض اعلیحضرت بررسد که البته چنین چیزی هم نشد بالاخره همچه چیزی هم نشد میگوییم چرا نشد .

سؤال : قبل از اینکه دورتر برویم آیا این چند دستگاهی بودن و دخالت های اینطرف و آنطرف در مسیر کارها تاثیر بد میگذاشت و ناراحت میکرد کار را یا نه ؟

آقای علوی کیا : مسلم صد درصد همیشه گرفتاری بود مثلاً "فرض کنید که ما برخورد کرده بودیم به یک شبکه که از راه غیرنظامی برخورد کرده بود به

**سوال :** در واقع تقسیم وظایف بود از لحاظ ارتقی و غیرارتقی اگر درست فهمیده باشم تعیین موارد مربوط به ارتقی به رکن دو ستاد مشترک مربوط میشود.

آقای علوی کیا : به خد اطلاعات .

سئوال : و به ساواک دیگر مربوط نمیشد.

آقای علوی کپا : نه

سوال : ساواک پس فقط چیز سیویل را رسیدگی میکرد

آقای علوی کیا : بلى البته شهریانی هم با زهمنی جور بود شهریانی هم مسال کا در خودش بود و مال غیرنظامی ها هم که میکرد که قاعده‌تا "میبايستی اگر هم

چیزی باشد بما بدهد آنوقت بعد اگر چنانچه مطابق قانون ما اطلاعات اگر میرسید به یکجایی که بایستی یک عمل اجرایی باشد دیگر آنجا حق ما نبود ما اینرا بایستی در اختیار شهربانی بگذاریم یا باید در اختیار ارتش بگذاریم ولی نمیکردند اینکار را.

سؤال : حالا برمیگردیم به آن به بینیم .

آقای علوی کیا : اینرا نمیکردند - اینرا نمیکردند آن کار اجرایی را هم دلشان میخواست خودشان حتما " بکنند هر کدامشان ، مال دستگاه ماههمین جسور آنها هم همین جور .

سؤال : خوب آنوقت پس گزارش‌هاداده میشد و همینطوری که فرمودید یک مقداری تشتبه بود برای اینکه دستگاه‌های مختلف گزارش میدادند و بین دستگاه‌ها تضاد ایجاد میشد و اینطوری که الان احساس میشود نظر شما اینست که احیاناً این خود جزء روالهایی بود که اعلیحضرت پسندیده بودند که به این ترتیب دستگاه‌ها هم‌دیگر را چک بکنند .

آقای علوی کیا : اگر نمیخواستند ، اگر نمیخواستند که میگفتند نه دیگر اعلیحضرت ما فوق همه اینها بود و خوب میگفت نمیخواهم اینکار را تمام میشد ، مسئله تمام میشد ولی نکرد اعلیحضرت .

سؤال : خوب حالا بعد آنوقت مسئله بختیار پیش می‌آید . بختیار چه مسدت رئیس سازمان بود .

آقای علوی کیا : نه حالا فکر میکنم که قبل از آن مسئله قره نی را مطرح کنیم . قبل‌ا" قره نی را مطرح کنیم بعد آنوقت برویم روی بختیار چون یک قسمت هم آن اول باید گفته باشیم که رد شد حالا . ابتدا که سازمان میخواست تشکیل بشود قره نی کاندید بود برای این پست ولی گفتند که غربیها نمیدانم حالا کدامشان

انگلیس‌ها یا امریکائی‌ها آنها گفتند که در این موقع یک‌آدم خیلی محکم لازم است، فرمانداری نظامی بوده و حالا فرماندار نظامی میروند که باید یک آدم قرصی باشد شاید درست‌هم میگفتند قره نی آدم نرمی است.

سؤال : قره نی چکاره بود آنوقت؟

آقای علوی کیا : قره نی رئیس‌رکن ۲ بود . رئیس‌رکن ۲ ستاد ارتش وقت بود بهتراست که یک‌چیز بباید من خودم معاونش بودم دیگر بهتراست که یک‌آدم محکمتری بباید که نیمور شد و بهمان ذلیل هم دونفره مارا خود شاه انتخاب کرد که گفت که علوی کیا و پاکروان معاون ذر مقابل بختیار در عین حال .

سؤال : بختیار آنوقت چه کاره بود؟

آقای علوی کیا : بختیار فرماندار نظامی بود و فرمانده لشگر گارد بود . بله مسئله قره نی ، قره نی خوب یک‌کسی بود که خیلی مورد محبت والتفات و اعتماد شاه بود حقیقته " خیلی در همان وقت که رئیس‌رکن ۲ شد بعد از مجیدی آمد رئیس رکن دوم شد یک‌دعوت شد از او به امریکا . در آن موقع امینی سفیر ایران بود در آنجا رفت آنجا و یک‌مذاکراتی با آنجا کرد مثل اینکه اینها با هم‌دیگر یک‌حرفه‌ای زده بودند با امینی و شاید هم امریکائی‌ها هم یک‌چیزهایی گفتند بودند به آنها وقتی که برگشت بعد از یک‌مدتی معلوم شد که قره نی تحت تاثیر این حرف‌ها در فکر این بوده است که به اعلیحضرت تحمیل بکنند که امینی بباید نخست وزیر باشد قره نی هم بعنوان وزیرکشور انتخاب بشود اینها یک‌گروهی بودند با هم‌دیگر یک‌چند نفری بودند که بسیار آدمهای مزخرفی را قره نی انتخاب کرده بود یکی علی اکبر مهندی بود همشهری بنده و شما نمیدانم اورا می‌شناخید یانه نمی‌شناخید؟

سؤال : اسماء

آقای علوی کیا : اینها اصلاً یهودی بودند بعد مسلمان شده بودند ما که هم‌دان

بودیم بلی علی اکبر مهندی بود. این اسفندیار بزرگمهر بود آن یک مردکه بود اسلامی مال شرکت نفت بود نمیدانم کجا هست آدم بسیار مزخر بی ربطی بوداینها بودند و چندنفری اینها جزء این گروهی بودند که این بساط را میخواستند به راه بیندازند حالا آیا در این ماجرا آقای علی اکبر مهندی و یا آقای اسفندیار بزرگمهر بیشتر میگفتند اسفندیار بزرگمهر یا خودهمان اسلامی اینها یک کدا مشان اینرا بگوش کیا میرسانند. دیگر این بهترین چیز بودو برای کیا اینرا توسعه میدهد و گزارشاتی تهیه میکند و میدهد به اعلیحضرت. یک روز بختیار از شرفیابی که برگشت من را خواست من رفتم پهلویش دیدم یک پرونده جلوی او است گفت که یک خبر خیلی ناراحت کننده ای برایت دارم گفتم چه هست گفت که گرفتاری بزرگی برای یک رفیقت پیدا شده. چون من با قره نی خیلی دوست بودم من ۱۶ سال بود آن موقع ۱۶ سال بود که با قره نی دوست بودم پیدا شده، گفتم چه هست گفت بله در دنبال یک توطئه ای است و گزارش داده اند کی داده؟ کیا داده. اداره دوم داده است و اعلیحضرت گفتند رسیدگی بکنید گفت گفته اند که بدhem پرونده را تو رسیدگی بکنی. تو دنبال کنی گفتم من خیلی عذر میخواهم من ۱۶ سال است با او دوستم از دو حوال خارج نیست یا رفیقem را باید محکوم کنم یا رفیق را باید حاکم بکنم هر کدامش را بکنم درست نیست اگر محکومش بکنم رفیق بوده اگر حاکمش بکنم خیانت کردم بنابراین بعرض برسانید و بهتر است که اینرا بدهند به کس دیگر. گفت حرف صحیح است و تلفن کرد به اعلیحضرت، خود اعلیحضرت هم گفتند بسیار خوب بدهید به کس دیگر دادند به صدیان پور آنوقت معاون اداره کل سوم ما بود معاون ماهوتیان بود. دادند به او او رسیدگی کرد که من تا آخر مطلقاً در جریان این پرونده خودم را قرار ندادم هیچ منتها یکی دوبار که شرفیاب شدم که یک دفعه آنهم "اتفاقاً" توى قطار راه آهن تهران به نوشهر بود به اعلیحضرت عرض کردم که قربان قره نی افسر با شرفی است افسری است که خوب است، گفت مردکه احمد ق دیوانه ای است این او چه میخواست که من به او نمیدادم آخر وزیر کشوری چیزی است که آدم باید بخارط آن بخواهد برود توطئه بکند برود با خارجی و امینی برود مذاکره بکند نه خیر، نه خیر آدم بسیار احمقی است حالا محکمه اش بکنند به بینم هرچه میشود. هرچه ما گفتیم دیدم نه هیچ فایده